



سید محمد علی جمالزاده

سفر نامه ترکستان و ایران

قسمت سوم - (بجانب آسیای امرکزی)

گفتیم که مقاله‌هایی را که سیاح جوان ژنوی از وضع ترکستان و ایران به کان و دوستان خود به ژنو میفرستاده در «ژورنال دو ژنوو» - روزنامه یومیه ژنو - بچاپ میرسیده است و به امر ناصرالدین شاه آن نامه‌ها را شخصی بنام میرزاعلی خان که عنوان «مترجم مخصوص» شاه غنسون داشته است بفارسی به ترجمه رسانیده و شخص دیگری به نام محمد قزوینی (که نباید او را با علامه محمد قزوینی اشتباه کرد) آن ترجمه را به خط نستعلیق نوشته و از نظر شاه گذرانیده بوده‌اند. اکنون دنباله مطلب :

میدارند که پنداری می‌پرستند و در توصیف آن شعرها میسازند. جماعت قرقیز بر خلاف جماعت تاجیک مردمی ساده و میهمان‌نواز و شجاع هستند. آنها در تابستان با گله‌های خود تا حدود سبیریا میروند و در فصل زمستان به سمت جنوب برمیگردند و تا حدود افغانستان میرسند یعنی متجاوز از ۳۰۰۰ ورست طی مسافت می‌کنند. جمیع زحمتها به عهده زنان است که مسئول همه چیز هستند و مردان هیچ کار مهمی ندارند.

مابین اورسک و دریای آرال تنها یک مکان وجود دارد که مسکونی است. قلعه‌ایست موسوم به «ایرئیس» که در وسطش احداث شده و از بدترین جاهانی است که در دنیا دیده‌ام. در مهتاب بسیار

روزی دوست ورست می‌پیمودیم (۱). کم کم داخل صحرائی شدیم که بکلی حفر بود و باصطلاح روسها «استپ» (باتاء دونقطه کمره‌دار) بود. صحرای پهناوری است که جماعت قرقیز در آنجا ساکنند. پس از موسم برف این استپها مبدل به چمنگاه و چراگاه می‌شود و گله‌های کثیر در آنجا به چرا میبردازند. ثروت و مکتب جماعت قرقیز از همین مواشی و دواب است ولی طولی نمی‌کشد که آفتاب سوزنده چمنزار و چراگاه را خشک میکند و صحرای خرم و باصفا مبدل به زمین خشک می‌گردد. در این صحراها در زمستان میزان الهوای رنومور به ۳۰ درجه زیر صفر و در تابستان به ۳۵ درجه حرارت میرسد. این قرقیزها بطوری وطن خود را دوست

حالت یاس در همه آنها هویداوانك از چشم آنها جاری بود.
شرح حال این جماعت در کتاب آمده است و بنظر می آید
که حقیقت هم داشته باشد ولی این مقاله حوصله ذکر آنرا ندارد
و هر کس طالب باشد میتواند بخود کتاب مراجعت نماید. جادارد
بگوئیم فیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ...

اکنون میرسیم به فصل چهارم از فصول شانزدگانه کتاب.
این فصل در سوم اکتبر سال ۱۸۸۳ میلادی (۹۵ سال پیش
از این) از شهر تاشکند نوشته شده است و مؤلف از ارال و کشتیها
آن دریاچه و مردم آن حوالی صحبت میدارد و مینویسد «اهالی
آنجا از قراری که معلوم شد مسلمانهای خوبی نبودند.» در آنجا به
حکم جنرال سه نفر را که مرتکب قتل شده بودند تیرباران کردند.
موزر نوشته است «بواسطه افسردگی خاطر که از مشاهده آنها بر من
دست داد بدن من به لرزه افتاد و من از آن صفحه دور شدم.»
مینویسد برای رسیدن به تاشکند باید از صحرای قراقم عبور
نمائیم که عبارت از شن سیاه و قرمز است بگذریم تابه دروازه های
بخارا برسیم .

موزر در باره این شنهای رنگارنگ نوشته است که «آقاقم
که عبارت از شن سفید است از آن دو صحرای دیگر - باشن سیاه و
باشن قرمز - سخت تر و بی آب تر است.

هیات هر روز به مقصد خود نزدیک تر میشود به قلعه
بیروسی (۴) رسیده است . موزر مینویسد «در راه ما جماعت قرقیزها
به کارهای ملتی خود اشتغال داشتند و کار آنها این است که اگر
گوسفند یا بزغاله ای مشاهده کنند آنرا برداشته میبرند و این درحالی
است که اسب خود را بتاخت واداشته و بحالت تاخت دست خود را
بطرف زمین دراز می کنند و يك گوسفند و یا يك بزغاله از زمین برداشته
بروی اسب خود قرار داده و بتاخت دور میشوند .

اینها قرقیز هستند اما جماعت دیگری هم در آن حدود هست
که بنام سارت (باراواسکس) موسوم هستند و برخلاف قرقیزها صحرا
گرد و از نسل ساکنین قدیم خراسان هستند و زبانشان زبانی است
مخلوط از زبان بخارائی و فارسی .

قیافه جماعت قرقیز با جماعت سارت تفاوت محسوس دارد.
قرقیزها دارای بینی پهن و چشمهای کوچک تیز و صورت بزرگ و
مسطح دارند در صورتی که قیافه جماعت سارت بقاعده و شبیه به
قیافه اهل چرکس میباشد .

کمی که هیات به سیردریا میرسد. آب سیردریا زردرنگ است
و حیوانات و نباتات و حتی بنی نوع انسانی در آن صفحات رنگشان
مایل به زردی است و تنها قرقاول از این قاعده مستثنی است و در
آن حدود قرقاول بحد وفور یافت میشود و اصولاً آن نواحی را میتوان



گروهی از مردم ترکستان و آسیای مرکزی



سلطان قرقیزها

خوبی داخل این قلعه شدیم . يك دهنه قزاق با بیرق به استقبال ما
آمده بودند و اسباب احترام و پذیرائی را از هر جهت فراهم ساخته
بودند . در هر پنجره قلعه يك شمع روشن کرده قلعه را چراغان
کرده بود .

موزر مینویسد «ما نتوانسیم مدتی در آنجا مقیم باشیم چون
جانورهای غریبی در آنجا یافت میشد و وضع زندگی صاحبمستبان در
قلاع در این صحراها بسیار بد است بطوری که از هر بابت خیلی بد
میگذرد . جمیع چیزها را باید از شهر بیاورند حتی آب چونکه آنجا
قابل شرب نیست و طعم آن شورا است.»

پس هیات به دریای آرال نزدیک میشود و مدام بر عدد
سوارانی که همراه آن بود میافزایند . از آن جمله سوارانی از
جماعت تاجیک و از يك خیوقی بودند که کلامهای مدور بزرگ از
بوست گوسفند بر سر داشتند و نیز سوارهایی از ترکمنها. موزر
درباره این اسبهای ترکمنی نوشته است که «سرعت قدم آنها به
تصور اهالی اروپا نمی آید.» . نوشته است که رجال شهر به استقبال
هیات آمده بودند و در خارج شهر چادرهای ابریشمین بخارائی زده
بودند و نان و نمک تقدیم داشتند و «اگر من بخواهم شرح احوال
این ازدحام را بنگارم و الوان مختلفه لباس آنها را بیان نمایم مطلب
طولانی خواهد شد و مختصر آنکه کمال غرابت را داشت. وقتی که
جنرال رئیس هیات وارد شد آنها همگی در جلو پای او سربساخت
گذاشتند بقدر دوست الی سصد نفر سربزمین نهادند ... و گفتند
ای جنرال ، بر ما ترحم کنید، ما از شما احقاق حق می خواهیم ...



بما رحمکم کنید

از قلعه پیروسی الی جولک و از جولک الی خرابه‌های
یوران قدیم (۳) به حدی طیور شکاری زیاد است که آن نواحی
را «شکارگاه» نام داده‌اند .
در بین راه از دور بنای عظیمی نمایان بود موسوم به «حضرت



زنی از قوم سارت از ساکنان قدیم خراسان

یشت صیادان دانست و میوموزر مینویسد که باعتقاد من جایی در
دنیا پیدا نمیشود که بقدر این صفحه (اطراف ناحیه پیروسی شکار
داشته باشد . گذشته از قرقاول که قیمت یک جفت آن فقط پنج
کوبک پول روسی است یک قسم آهو هم پیدا میشود که باصطلاح
اهل آن مملکت موسوم به «قره قوبروق» میباشد یعنی دم‌سیاه . وزن
این نوع آهو به هشتاد گیلوانکه روسی میرسد و همچنین خوک
صحرائی در این صفحات بقدری بزرگ میشود که در اروپا بدان
بزرگی هیچ دیده نمیشود . ببر و پلنگ و بعضی حیوانات سبع
نیز یافت می‌شود .

باید دانست که ببر هم در این صفحات فراوان است و در گله
ورمه جماعت قرقیز کشتار زیاد مینماید . وقتیکه ببر به گله‌ای بزند
ده یک آنرا تلف میکند . ما به چشم خود دیدیم که ببری در مقابل
چشم شبانها به جزئی مسافت از شهر یک اسب را پاره کرد . قوت ببر
فوق‌العاده است و بعضی اشخاصی که به رای‌العین مشاهده نموده
بودند برای میوموزر حکایت کرده بودند که ببری را دیده‌اند که
از رودمیر دریا باشناکردن از رودخانه عبور کرده بوده‌است در
حالی که شتری را در میان فکین خود گرفته بود و میبرد .

در میان قرقیزها اشخاصی هستند که از حیث تهور، معروف
هستند و آنها را به اصطلاح خود «باطر» می‌خوانند و رسمشان این
است که در حضور عامه که برای تماشا جمع میشوند با ببر جنگ‌تن
به تن میکنند . صیادهای باتهور و با تجربه در بیشه‌ای که ببری در
آنجا پیدا شده است وارد میشوند و با ببر مقابل میشوند و عموماً
بر او غالب می‌آیند و طرز کارشان چنان است که با قه و با تبر وارد
میشوند و چون حیوان بطرف آنها خیز بر میدارد با تبری که در
دست دارند بر سر حیوان می‌کوبند و قه را فوراً به قلب حیوان
فرو می‌برند و مهلت نمیدهند که زبانی برساند . موزر افروده‌است
که من هرگز در چنین تماشائی حضور نداشته‌ام .

تربیت قوش هم در میان قرقیزها از جمله چیزهای لازم
است . هر کس ولو آنکه فقیر باشد قوشی دارد و او را برای شکار
تربیت میکند . یک نفر قرقیز چنانچه احتیاج به پول پیدا کند حاضر
است از زن خود دست بکشد ولی قوش خود را نمی‌فروشد .

سخنی رفت. موزر نوشته است که امیر بخارا در موقع آن تاجگذاری گذشته از بعضی تعارفات و هدایای قیمتی مبلغ صد هزار منات مسکوک طلا هم برای امیراطور فرستاده بود و امیراطور آن مبلغ را با موزر خیریه اسلامی بصرف رسانید و مدرسه‌ای که امیراطور کاترین در بخارا ساخته است با چهل هزار منات از همین مبلغ است و مابقی بیز برای نگهداری ابنیه صرفند بصرف خواهد رسید.

اکنون هیات به تاشکند پایتخت امیر نزدیک میشود. یاشکند که تا هیجده سال پیش حکم صحرائی را پیدا کرده بود اینک به صورت یکی از شهرهای ممتاز درآمدی بود که از بعضی جهات شباهت به بلاد اروپائی داشت. موزر مینویسد: «خود من که سابقا تاشکند را دیده بودم به هیچ وجه نشناختم.»

موزر در باره فرستاده امیر بخارا موسوم به امیر رحمت‌اله نوشته که وی مردی است قامت بلند و آثار فراستی و استعداد از قیافه او هویدا است. ریش سیاه و نرمی دارد و اصلا ایرانی است و در بخارا خیلی معتبر است و همین اوست که پسر امیر بخارا موسوم به فوراخان را در موقع تاجگذاری امیراطور به مسکو همراهی کرده بود. مردم او را مانند قوش بیک صدر اعظم که او نیز ایرانی است مفتن میدانند. خود امیرظاهرا چندان استعدادی ندارد. یک نفر از پسران امیر در سن بطرزبورخ پیشخدمت امیراطور شده است.



مردی از قوم سارت از ساکنان قدیم خراسان



پلنگ در صفحات آسیای مرکزی و ترکستان

تیمور» که آنرا امیر تیمور برای مقبره نواده دختر خود ساخته است. مسجدی است بسیار بزرگ که به مسافت بیست و پنج ورست در صحرا نمایان است. این مسجد در مرکز شهر ترکستان که ماباید بدانجا برویم ساخته شده است. خیالی جای تعجب است که زلزله‌های بی دری آنجا را هنوز ویران و سرنگون ساخته و تنها یک ست آن مشرف به خرابی است.

اکنون موزر از خوقند صحبت میدارد. نوشته است که در خوقند آخوند و ملا زیاد است چنانکه در هشتاد هزار نفر جمعیتی که دارد شش هزار نفر آنها طلاب و آخوند و ملا هستند و در هیچ کجای مشرق زمین تعصب مسلمانها باندازه این ممالک نیست. در بخارا یک دسته از ملاها مواظب هستند که مسلمانها روزی چهار مرتبه داخل مساجد و مدارس بشوند و آنها را پلیس مذهبی می‌خوانند و مواجب دارند و این مواجب از جیب ثروتمندان پرداخته میشود ولی دولت روس وجود پلیس مذهبی را در تمام ترکستان موقوف داشته است. علاقت مشخص پلیس مذهبی که در آنجا آنها را «رئیس» می‌خوانند یک قطعه چرمی است به شکل شمشیر که آنرا بیک دسته چوبی نصب کرده‌اند و به وسیله آن مردم را به جلوانداخته به مسجد می‌برند.

در طی این گفتار سابقا صحبت از تاجگذاری امیراطور روس

حواشی:

- ۱ - ورست در روسیه معادل است با ۱۰۶۷ متر.
- ۲ - بعضی از اسماء امکانه نامهایی است که روسها بدانها داده‌اند و شاید اسامی محلی هم داشته باشد که برهما مجهول است. (ج. ز)
- ۳ - افسوس که در کتاب محل صحیح این جاها معین نگردیده است (ج. ز).